

بسم الله الرحمن الرحيم



واسطه زمین و آسمان

ویژہنامہ میلاد امام زمان (عج)
برگرفته از درس شرح اصول کافی

استاد عابدینی

اسفند ۱۴۰۲

مرکز پژوهش‌های اسلامی
مطالعات اسلامی

مطالعین

سرآغاز

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:
طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ!
طُوبَى لِلْمُتَّقِينَ عَلَى مَحْجَتِهِمْ!
أُولَئِكَ الَّذِينَ وَصَّاهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)،
وَقَالَ: (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ)

واسطه زمین و آسمان

لحظه به لحظه باید زبان شکرمان نسبت به این سفره الهی که بر سر آن همه خوان ها و غذاها قرار داده شده و مراتب وجودی انسان را اشباع می کند، شاکر باشیم و همچنین از ذوات نورانی اهل بیت (ع) که واسطه در این فیض هستند، شاکریم و خدا را سپاس می گوئیم که خدا داریم، پیامبر (ص) داریم، حضرات معصومین (ع) داریم، نگاهمان به سمت ارباب دنیا نیست. باور کنیم که آنچه این ها آوردند، حقیقتی است که از باطن به ظاهر آمده و سعادت ما در گرو فهم و عمل به این هاست که همان عمل صالح است.

ان شاء الله خدای سبحان فیض در محضر روایات بودن را برای ما مستمرّ بدارد چراکه هر چقدر انسان با روایات حشر داشته باشد، به همان نسبت با حضرات معصومین (ع) حشر دارد. لذا هر لحظه ارتباط با روایات، ارتباط با نور است.

با همین ارتباط ظاهری انسان نورانی می‌شود و ان شاء الله این ظاهر به باطن هم کشیده شود.

و خدا را شاکریم که در ارتباط با کتاب شریف کافی هستیم و باور داریم که در محضر روایات هستیم. در محضر روایات بودن در محضر اهل بیت (ع) بودن است و الحمدلله که ما باور داریم که مخاطب روایات هستیم.

در این کتابچه قصد داریم به مدد خدای سبحان استفاده کنیم از بخشی از احادیث کتاب غیب کتاب شریف کافی به انضمام روایاتی که در فهم این کتاب شریف به ما کمک خواهند کرد ؛

آنچه در این کتاب مکتوب گردیده و به لطف خدای سبحان از محضر آن استفاده خواهیم کرد ، مطالبی از درس اصول کافی استاد حجت الاسلام والمسلمین محمد رضا عابدینی (حفظه الله) می باشد که در موسسه فرهنگی پژوهشی تمحیص ، مرکز تنظیم و نشر آثار استاد محمد رضا عابدینی (حفظه الله) گردآوری شده است .

امید به آن است که موجب شادی و لبخند رضایت حضرت بقیه الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء گردد .

واسطه ی بین آسمان و زمین

«ولاميثاقه» هم خیلی بيان زیبایی است. حجت دلالت بر قوس صعود می‌کند که هدایتگری در آن هست، احتجاج در آن هست. بینات در آن هست. اما حجت به معنای عام هم که واسطه در فیض در قوس نزول هست، هم وجود دارد. هر دو را شامل می‌شود. **أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ** آنچه سبب متصل بین ارض و سماء است، قوس صعود است. بین ارض و سماء، از ارض است. «يدبر الامر من السماء الى الارض» بواسطه حجت در قوس نزول است.

«ارادة الرب في مقادير الامور تهبط اليكم وتصدر من بيوتكم» این در قوس نزول است که همه آن اراده ها و تقادیر الهی «تهبط اليكم وتصدر من بيوتكم». از جانب شما به بقیه می‌رسد. اگر حجت نباشد، هم در قوس نزول اختلال ایجاد می‌شود، چون فیضی در کار نیست. و هم در قوس صعود اگر نباشد، هدایت محقق نمی‌شود و بشر در مرتبه حیوانیت می‌ماند و به مرتبه انسانی نمی‌رسد.

حقیقت میثاق

«ولا میثاقه»، یعنی میثاقش باطل نشده است.

میثاق چیست؟ میثاق از آن الفاظ رمزی و بسیار شیرین در روایات و آیات ماست. اگر کسی این جریان میثاق و عهد را در آیات و روایات پیگیری کند، معارف خوبی به دست می آورد، زیرا از آن رابطه های بسیار عالی که رابطه ربوبیت و مربوبیت است، اولین رابطه اش از این جا آغاز می شود که ربطیت همه اشیاء است.

در مورد انسان می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»

این میثاق است. در روایت می فرماید که این میثاق ربوبیت است. در روایات متعدد می فرماید که دامنه این میثاق تا نبوت همه انبیاء و وصایت همه اوصیاء، کشیده شده است تعبیر روایت این است که «الی ههنا التوحید». یعنی تا نظام وصایت توحید کشیده شده است. پس اگر کسی توحید را به معنای وحدت خدای سبحان و وحدت ربوبیت قبول کند، ولی رسالت نبی را نپذیرد، توحید محقق نشده است. اگر رسالت را بپذیرد، ولایت حضرات را نپذیرد، توحید محقق نشده است. ولایت حضرات را بپذیرد اما ولایت آخرین وصی را نپذیرد، توحید محقق نشده است. لذا در روایت آمده است که از مردم نسبت به انبیاء میثاق گرفته شد که این ها امر الهی را محقق می کنند. از

انبیاء، نسبت به اولوالعزم از انبیاء میثاق گرفته شد. از اولوالعزم از انبیاء، نسبت به نبی خاتم(ص) میثاق گرفته شد. میثاق غلیظی که از آن انبیاء گرفته شد، میثاق نسبت به امام عصر(ع) هست که تا این مرتبه این ها اقرار و باور و قبول داشتند. میثاق یک امر عظیمی است که معانی متعددی هم در روایات برای آن بیان شده است. اصل و اساسش، میثاق عبودیت و ربوبیت می شود. این میثاق تا نبوت و وصایت و تا آخرین حجت ادامه دارد. حقیقت تحقق این میثاق در این رابطه، نظام و ساختار شکل می گیرد. هر جای ساختار اختلال پیدا کند، این میثاق محقق نشده است.

فَعِنْدَهَا تَوْقَعُوا الْفَرْجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً

در آن حال که حجت ما بین مردم نیست و مردم مکانش را نمی دانند، فرج و گشایش هر صبح و شام برای بندگان امکان پذیر است.

فَإِنْ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ

شدیدترین، عظیم ترین و سخت ترین لحظات دشمنان، که

خدای سبحان غضب می کند بر آنان

إِذَا اتَّقَدُوا حِجَّتَهُ وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ

دورانی است که حجت خدا از آنان غائب است و برای آنان آشکار نیست.

پس اقرب ما یكون العباد الى الله دوران غیبت است. و همچنین اشد ما یكون غضب الله على اعدائه هم دوران غیبت است. غیبت، صدقه سرّ

در بعضی روایات، مانند صدقه سرّ و صدقه علن ذکر می شود که امام در غیبت، مانند صدقه سرّ است که صدقه سرّ چقدر آثار دارد، در بسیاری از جهات، آثارش از صدقه علن بیشتر است. غضب ربّ را برطرف می کند. لذا اگر انسان مبتلا به معصیتی می شود، از صدقه سرّ استفاده کند. هرچقدر سرّی تر باشد، در اطفاء غضب ربّ، اثرگذارتر است. یک منظومه است. این ها با هم یک عالم است. هر کدامش ممکن است گاهی در یک عمل جلوه گر باشد، ولی از یک اعتقاد نشأت می گیرد. از یک منبع عظیم نشأت می گیرد. یک بار می فرماید امام نعمت ظاهر است و امام نعمت باطن است. یکبار می فرماید صدقه سرّ و صدقه علن است. ببینید چقدر این ها زیباست، نشان می دهد آن نگاه جمعی و منظومه ای در دین چقدر کاربردی است. انسان در این نگاه منظومه ای، هر جا را نگاه می کند علامت و آیه ای از یکی از اعتقاداتش می بیند. اگر به صدقه سرّ می رسد، به یک اعتقادی می رسد که امام در غیبت است. این نگاه هرچقدر در وجود ما تاکید شود، تاثیر گذارتر است.

غیبت، عبور از «اسم الظاهر» به «اسم الباطن»

به تعبیری می‌توانیم بگوییم یک دوران ظهور «اسم الظاهر» داریم که در دروانی بوده است که حضرات معصومین علیهم السلام جسمشان به مشهود بوده است. یک دورانی، دوران سلطه «اسم الباطن» است، دوران غیبت است که حجت ظاهر نیست، باطن است، اما عقول مردم به مرتبه ای از رشد رسیده که ارتباط و رابطه برقرار می‌شود و حجت تمام می‌شود. یک دورانی داریم که دوره «اسم جامع ظاهر و باطن» است که دوران ظهور است که هم مرتبه اسم ظاهر به اوج سلطه و سیطره اش می‌رسد و هم مرتبه اسم الباطن به اوج سلطه و سیطره اش می‌رسد در واقع باید بگوییم دوران ظهور دوران «اسم جامع» است.

منتها در دوران ظهور بر عکس دوران حضور سلطه (اسم الظاهر) کمتر است و سلطه (اسم الباطن) بیشتر است، به این معنا که جسم امام مشهود و دیدنی است نه اینکه مثل غیبت اصلا دیدنی نباشد ولی اصل در ارتباط قلوب است.

غیبت، دوران عبور از سیطره تن

یکی از بحث های مهم این است که دوران غیبت ، دوران عبور از سیطره تن است. یک وقت به کم خوردن و کم خوابیدن و کم خندیدن است، تا سیطره احکام تن کم شود. این برای ابتدایش است. گاهی این طور است که دوران سیطره تن و عبور از آن، به این است که انسان در رابطه با تن، همه روابطش را بر اساس روابط تن برنامه ریزی نکند. وقتی دنبال امام می گردد، با رؤیت دنبال امام نباشد که با چشم ببیند. با حرکت مکانی دنبال امام نباشد، این هم جزء نظام تن است. این هم جزء سلطه احکام تن است. وقتی خورشید را می بیند، خورشید را نور دهنده نبیند، بلکه خدا را مُشرق شمس ببیند. آنجایی که انسان خورشید را نور دهنده می بیند، حاکمیت نظام تن است. اما جایی که «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» می شود، آنجا نظام نور است. می بیند که زمین و آسمان به نور ربِّ مُتَلَأَلَا است. این نگاهی که در قیامت می خواهد محقق شود، در دوران غیبت آمادگی اش ایجاد می شود.

غیبت، عبور از مرتبه ثَن به مرتبه روح

غیبت «أرحم و أَرْضی و أَقرب» است، زیرا عبور مردم از مرتبه ثَن به مرتبه روح، در این دوران محقق می‌شود. مردم نگاهشان به امام، به این نیست که فقط در یک نقطه است. بلکه نگاهشان این است که امام در همه جا حضور دارد. تعبیر روایت خیلی زیبا بود که وقتی حجت ما در میان مردم نبود و مردم ایمانشان را حفظ کرده بودند، می‌دانستند حجت هست، در این دوران ایمان است که نه فقط صباحاً و مساءً باید منتظر فرج باشند، بلکه فرج محقق است. امکان را همه جا حاضر می‌بینند و امکان ارتباط را همیشه فراهم می‌بینند. در دوران سابق باید به سمت مدینه یا سامرا یا مکان دیگری حرکت می‌کرد تا خدمت امام برسد، ولی در دوران غیبت، چنانچه امکان مناجات و نجوا با خدای سبحان در هر مکان و هر زمانی برقرار است، همین مظهریت در رابطه با امام به عنوان امام غائب پیش می‌آید که بشر در هر کجا که هست همان جا می‌تواند رابطه برقرار کند، به طوری که در زمان ظهور در روایات دارد که هر کسی که در دور ترین نقطه زمین هم هست، حتی اگر در پستوی خانه اش باشد، آنجا احساس می‌کند که نزدیک ترین فرد به امام زمان (عج) است. که البته این رابطه،

از دوران غیبت شکل گرفته است. دورانی که وجودش منوط به ارتباط بدنی نبود. هرچند در دوران ظهور حضرت، هم بدن و هم رابطه روحی هست، در زمان حضور هم هر دو بوده، اما مردم تعلیم پیدا نکرده بودند. تنها افراد محدودی آن رابطه را داشتند.

در روایت زیبایی می فرماید:

مَارُوي عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ع وَالتَّاسُ يَدْخُلُونَ وَ
يَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي فَكُلٌّ مِنْ لَهَيْتِهِ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ
فَيَقُولُ لَا وَهُوَ واقِفٌ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ فَقَالَ سَلْ هَذَا أَقُلْتُ
هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ أَلَيْسَ هُوَ واقِفًا قُلْتُ وَمَا عَلِمْتُ قَالَ وَكَيْفَ لَا أَعْلَمُ وَهُوَ
نُورٌ ساطِعٌ قَالَ وَسمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ إِفْرِيقِيَا مَا حَالُ رَاشِدٍ قَالَ خَلَقْتُهُ حَيًّا
صَالِحًا يَقْرَأُ السَّلَامَ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ مَاتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَمَتَى قَالَ بَعْدَ خُرُوجِكَ
بِيَوْمَيْنِ قَالَ وَاللَّهِ مَا مَرَضَ وَلَا كَانَ بِهِ عِلَّةٌ قَالَ وَإِنَّمَا يَمُوتُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ
أَوْ عِلَّةٍ قُلْتُ مَنْ الرَّجُلُ قَالَ رَجُلٌ كَانَ لَنَا مَوَالِيًا وَلَنَا مُحِبًّا ثُمَّ قَالَ لَنْ تَرَوْهُ أَنَّهُ لَيْسَ
لَنَا مَعَكُمْ أَغْنِي نَاطِرُهُ أَوْ أَسْمَاعُ سَامِعَةُ لَبَسَ مَا رَأَيْتُمْ وَاللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ
أَعْمَالِكُمْ فَاحْضَرُوا جَمِيلًا وَعَوِّدُوا أَنْفُسَكُمْ الْحَيْرَ وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرِفُونَ بِهِ
فَإِنِّي بِهِذَا أَمْرٍ وَلَدِي وَشِيعَتِي.

امام باقر (ع) در مقابل در مسجد به ابوبصیر می فرماید: از مردم

پرس ابوجعفر (ع) را ندیدید؟ مردم می گویند نه. بعد ابوهارون مکفوف می آید که نابینا بوده، همان سؤال از او مطرح می شود، در پاسخ می گوید: کنار تو ایستاده است. نورش ساطع است.

این نگاه که در دوران غیبت، رابطه رویت آن نور ساطع است. هر چند چشمی که توان دیدن بدن را داشته باشد، لزومی ندارد. اگر ابوهارون چشمش را از دست داده بود، این چشم از دست دادن، محرومیت برایش ایجاد نکرده بود.

پس در دورانی که امام عصر (عج) بدنشان از میان ما غائب است و جسم او دیده نمی‌شود، رابطه برقرار است. بلکه امام زمان به لحاظ ادراک و ارتباط مردم فعال تر از سایر معصومین (ع) است. اگر به لحاظ ظاهری امام مکلف بودند بیانشان و پیامشان را به وکلا و سُفَرا برسانند، حضرت حجت (ع) در دوران غیبت کبری، سفیر و واسطه ای در رساندن پیام نمی‌خواهد، با همه مردم ارتباط پیدا می‌کند. در هر کجا و هر زمان و شب و روز این ارتباط وجود دارد. لذا امام در دوران غیبت به لحاظ مردم فعال تر است. امام در هر دوره ای این مأموریت را دارد، اما در دوران غیبت، بارزتر و آشکارتر می‌شود.

تا اینجا اگر بخواهیم بحث را خلاصه کنیم، می‌گوییم دوران غیبت، دوران محرومیت نیست. دوران رشد است. عبور از اسم الظاهر به اسم الباطن است، تا رشد مردم به مرتبه ای برسد که ارتباط، از ارتباط بدنی به ارتباطی روحی برسد. (جسمانیة الحدوث

به روحانیه البقاء برسد) دوران، دوران نور ساطع است که این نور ساطع با قلب ها رابطه برقرار می‌کند.

با این نگاه اگر «أقرب ما یكون العباد» یا «أرضی ما یكون» را ببینیم، خیلی بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

اجر ثابت قدمان دوران غیبت

در روایات آمده که ثبات بر ولایت در دوران غیبت، إعطای الهی است و مطابق اجر هزار شهید از شهدای بدر و أحد پاداش دارد. اگر کسی در دوران غیبت، باقی بماند و ثبات ایمان پیدا کند، مانند هزار شهید بدر و أحد است. جریان شهید بدر و أحد که مَثَل بود، از جهت اخلاص، دوران سختی و غربت اسلام بود و کسانی که در بدر و أحد به شهادت رسیدند در دوران وانفسای اسلام، اهل اخلاص تاَم بودند. کسانی بودند که با اینکه جمعیت قلیل مسلمان و کثرت کافران و مشرکان را دیدند، پای اسلام ایستادند و یقین داشتند که شهادت اولین چیزی است که در انتظارشان است. ولی ایستادند. لذا شهادت در آن دوره، فتنه و ایستادگی و اخلاص ایجاد می‌کرد. آزمایش شدیدی بود. یک شهید با این ویژگی ها را در نظر بگیرید، بگویند حالا هزار شهید. مثل اینکه هزار مرتبه جریان بدر و أحد در دوران غیبت و سختی شدیدتر بشود، چطور اگر کسی آن دوره پای اسلام می‌ایستاد،

از جهت بصیرت عظمت داشت ، حالا مطابق روایت، کسی که در دوران غیبت ثبات پیدا می‌کند، مطابق هزار شهید بدر و اُحد است. یعنی آن مقدار سختی و اخلاص در او ایجاد می‌شود. البته این مرتبه کمال نهایی است، مراتب کمتری هم دارد . مراتبش هم از مراتب آن دوره عظیم تر است. چون این دوره از آن دوره عظیم تر است. چون داریم به دوران اشدّ که ظهور است، نزدیک می‌شویم.

کسانی که در دوران غیبت ایمانشان باقی می‌ماند، «أَعْجَبُ النَّاسِ إِيْمَانًا وَأَعْظَمُهُمْ يَقِينًا» هستند، این تعبیر تعارف نیست. دورانی است که ایمان به این بلوغ و کمال می‌رسد. باید متعلق این بلوغ و کمال معلوم باشد. اگر صرف محرومیت از امام بود که این بلوغ ایجاد نمی‌شد. معلوم می‌شود که ارتباط با امام بالاتر می‌رود و رشد در ارتباط محقق شده است. عظمت این توحید ولایی که ارتباط با امام است، أعظم از دوران حضور است.

روایات صدر و ذیل دارند. من فقط قسمت های مهمش را ذکر می‌کنم.

در روایت دیگری می‌فرماید «أَمْنُوا سِوَادَ عَلِيٍّ بِيَاضٍ» به نوشته هایی بر یک سفیدی هایی که کتاب است، ایمان می‌آورند.

حضرت می فرمایند: شما من را دیدید و با دیدن من و کمال من انس پیدا کردید و ایمان آوردید و ایمانتان حفظ شده است. اما آن ها یک نوشته می بینند. ابتلائات شیطان که در دوران غیبت شدیدتر هم شده است، پس ایمانی که با یک نوشته حفظ شود، بسیار ارزشمند تر است.

در روایت دیگری حضرت می فرمایند «طُوبَى لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ» شاید نزدیک هشتاد روایت در ارتباط با طوبی بشود به دست آورد. طوبی نام شجره ای در بهشت است. این شجره تنه اش در خانه امیر المومنین (ع) است و شاخه هایش در خانه های مومنین پراکنده است.

گاهی پیغمبر (ص) فرمود: تنه و ریشه این در خانه من است، گاهی فرمود: در خانه علی است. بعضی اعتراض کردند. حضرت (ص) فرمودند: خانه من و علی یکی است. این بیت النبوة است، بیت الولاية است.

«طُوبَى لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا» یعنی این شجره ولایت برای کسانی است که بر امر ما در آن زمان ثابتند.

کمترین ثوابشان این است که می فرماید: بندگان من، «أَمَنْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَقْتُمْ بَغْيِي فَأَبَشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي فَإِنَّكُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا مِنْكُمْ أَتَقْبَلُ وَعَنْكُمْ أَعْفُو وَلَكُمْ أَغْفِرُ»

در این دوران غیبت شما ایمان به سِرِّ من آوردید، پس دوران سِرِّ است. دوران سِرِّ، دوران رشد است. از دوران ظهور که حضور بوده، گذشته است. کسی که ایمان به غیب و سِرِّ پیدا می‌کند، بشارت به بهترین ثواب‌ها به او داده می‌شود و حتماً از او فقط قبول می‌شود. یا در بخش دیگری می‌فرماید «بِکُمْ أَسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ». اگر در دوران حضور بواسطه حضور امام باران بر مردم باریده می‌شود، در دوران غیبت بواسطه مؤمنین ثابت بر ایمان و ولایت امام، باران باریده می‌شود. تحلیل دوران غیبت با این نگاه یک چیز دیگری می‌شود. صحنه به گونه دیگری ترسیم می‌شود. «أَدْفَعْ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَلَوْلَا كُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي» اگر شما نبودید، عذاب بر بقیه مردم هم نازل می‌شد.

و روایات دیگری که هر کدام زیبایی و عظمتی در تبیین مسئله غیبت را دارند.

افتخاری است که ما در این دوران به دنیا آمديم و باید ارزش این دوره را توجه داشته باشیم تا بیشترین استفاده را داشته باشیم.

انشالله بتوانیم تکالیفمان را در این دوران به نحو احسن انجام

دهیم.

فرج عمومی و فرج آنفسی

از آنچه که گفته شد در رابطه با اصل بودن ارتباط قلبی با امام عصر (عج) پس معلوم می‌شود غیبت و ظهور مراتب دارد. ممکن است برای کسی ظهور محقق شده باشد و برای دیگری در همین زمان، ظهور محقق نشده باشد. چون حرکت های فردی و ارتباطات فردی، علاوه بر حرکت جمعی جلوی آن بسته نشده است. حدی برایش گذاشته نشده است، استعدادی محجور نشده است، استعدادی تفویض نشده است. لذا باب «فرج آنفسی» در دوران غیبت مفتوح است.

به این معنا که اگر کسی سرعت حرکتش در عبور از سیطره تن شدیدتر باشد، به همین نسبت فرج برایش بیشتر محقق شده است و اگر کسی کندتر باشد، به همین نسبت غیبت بیشتر برایش محقق شده است، لذا ممکن است انسان مرتبه ای از فرج برایش محقق شده باشد، زیرا از مرتبه ای از تن عبور کرده است.

در دوران قیام حضرت (عج) که دوران «فرج عمومی» است، همه باید این مرتبه را بپسندند، اما دوران غیبت، دوران «فرج آنفسی» است. یعنی تک تک افراد یا جمعی در کنار هم با اعمال و عهدها و اعمالی می‌توانند فرج شخصی را برای خودشان محقق کنند، صفر و یک نیست بلکه مراتبی از فرج و مراتبی از غیبت با هم قابل جمع است.

هر مرتبه ای از غیبت که از انسان جدا شود، مرتبه ای از فرج محقق شده است. هر مرتبه ای از سیطره تن کم شود، مرتبه ای از



سیطره روح محقق شده است. قیام حضرت (عج) هم که محقق می‌شود، این طور نیست که همه یکباره و به یک گونه به فرج برسند. لذا در روایت آمده است که بعضی شبانه ملحق می‌شوند، بعضی صبح و بعضی در دوران قیام ملحق می‌شوند. افراد محدودی همان شب یا صبح ملحق می‌شوند. اما برای بقیه در طول زمان محقق می‌شود. این طور نیست که به محض شنیدن صدای حضرت (عج)، فرج برای همه محقق شود. بلکه دوران قیام حضرت (عج)، دورانی است که در حال عبور دادن مردم می‌باشد. وقایعی که اتفاق می‌افتد، آنقدر شدید است که سرعت سیر در عبور از احکام تن ایجاد می‌کند.

این ها هر کدام یک کد و یک باب است. روایات و مسائلیش را باید کنارش قرار بدهیم.

سؤال: اگر کسی برایش «فرج انفسی» ایجاد شد، آیا «فرج عمومی» برای او کمالی ایجاد می‌کند؟

پاسخ: انسانی یک جنبه فردی دارد و یک جنبه اجتماعی و جنبه اجتماعی انسان جزئی از کمالات اوست و اگر نباشد حدی از حدود انسان به فعلیت نرسیده است، بنابراین اگر «فرج انفسی» ایجاد شد و دنبالش «فرج عمومی» آمد، حتما جهت اقامه توحید



در سراسر هستی کمال فوق کمال برای او ایجاد خواهد کرد. لذا امام صادق(ع) وقتی در مورد خصوصیات دوران غیبت صحبت می کنند، و فضیلت در عبادات این دوران را آن قدر زیاد می شمارند، که آن شخص مخاطب به خاطر شنیدن ویژگی های خاص دوره غیبت، سؤال می کند که پس ما دعا نکنیم که فرج محقق شود؟ ایشان در جواب می فرمایند: دوست ندارید سیطره توحید را در سراسر هستی ببینید؟ خود این موضوع که حکم خدا هیچ جا زمین نمی ماند و لذتی که برای مؤمن در جاری شدن تمامی احکام الهی در عالم، حاصل می شود، از نتایج ظهور خواهد بود.

دعای سلامتی حضرت(ع) را که می خوانیم و به عبارت «حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً» می رسمیم، هم بر ارض بیرونی حکم کنید و هم ارض درونی. ارض درونی، «فرج انفسی» است که اطاعت امام در وجود ما کامل شود، در این وجود سکونت پیدا کند. اطاعت امام زمان(ع)، موجب آرامش و ملکه می شود.

«تُمَتِّعُهُ فِيهَا طَوِيلًا» این هم در یک آن و لحظه نباشد. چه در نظام ارض بیرونی، تمتّع به اطاعت ربّ محقق باشد، یعنی ظهوری که منجر به قیامت می شود و کفر حاکمیت پیدا نمی کند، و چه در نظام انفسی که انسان تا آخر عمرش که می خواهد از دنیا برود، تمتّع به اطاعت ربّ برای او محقق باشد.



در دوران غیبت، فضای عمومی به این سمت است که توجه به تن در حال تقویت شدن است. «گِنون» کتابی دارد به نام «سیطره کمیت و علائم آخر الزمان، آنجا می‌گوید: «اگر در عموم مردم کمیت شدّت دارد، آنقدر این کمیت رو به اشتداد می‌رود که در مردم به لحاظ فطری در روی آوردن به کیفیت و بریدن از کمیت، یک انفجاری ایجاد می‌شود.»

فرج آنفسی مقدمه ای برای فرج عمومی

اینجا هم می‌فرمایند: رشد عقول زیاد می‌شود. این نشان می‌دهد که رابطه غیبت و ظهور برای فرج آنفسی کاملاً معلوم است، چون برای این‌ها، فرج آنفسی یعنی فرج برای شخص، محقق شده است. هرچند فرج عمومی محقق نشده است، فرج آنفسی مقدمه تحقق برای فرج عمومی است. آن سیزده نفری که در زمان ظهور حضرت ولیعصر (عج)، اولین کسانی هستند که به حضرتش (عج) ملحق می‌شوند و جزء فرماندهان حضرت هستند، آن‌ها فرج شخصی برایشان محقق شده است. یعنی در دوران غیبت بودند، اما فرج برایشان محقق بوده است. لذا



هر وقت ندای حضرت (عج) بلند شود، آن ها شب یا صبح به ایشان می‌رسند. در روایات آمده که با ابرهای تندرو خدمت حضرت (عج) می‌روند، چون جسم این ها، مقهور روح این هاست، جایی که باید حاضر شوند، حاضر می‌شوند.

امروز اسمش را طّی الارض بگذارید، اما راه های دیگری هم امکان پذیر است. عشق بین امام و مأموم، سرعت سیر مأموم به امام را محقق می‌کند. تا اذن داده می‌شود، حرکت می‌آید هم چنان که در مورد مؤمنان و متّقیان ذکر می‌شود که: «وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَفَتَرَأَوْهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ» یا در جریان ابراهیم خلیل (ع)، که پرنده ها را با عشق به خودش ذبح کرد و در قسمت های مختلف قرار داد و بعد ندا آمد که آن ها را بخوان تا با شتاب به سوی تو آیند. آنجا روایات تفسیر می‌کنند که این با شتاب آمدند ، ملحق شدن فرع به اصل بود. در زمان ظهور هم می‌گویند ندای حضرت ولعصر (عج)، الحاق فرع به اصل است. ندای حضرت، نمادی از ندای روز قیامت است که وقتی خداوند ندا می‌دهد، همه از قبور برمی‌خیزند، در زمان ظهور هم، یک جلوه از آن محقق می‌شود.

صحبت در این بود که طّی الارض یک مرتبه است. اینجا مقصد و راه را ممکن است خود انسان تعیین کند. اما در جریان ظهور، دعوت و غایت محقق شده و راه معین است، فقط اذن در لحوق داده می‌شود و وصول محقق می‌شود.

ارتقا سطح معرفت سبب ارتقا مراتب فرج

این روایت نشان می‌دهد که اساس ارتباط با حضرت (ع) و خروج از غیبت به ظهور با نظام ادراکی صورت می‌گیرد. تغییر در نظام ادراکی و مراتب نظام ادراکی، مراتب فرج را محقق می‌کند.

«أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعَيْنَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ».

آن چیزی که غیبت را به منزله مشاهده قرار داد چه بود؟ آیا راه افتادن از اینجا و رفتن به جای دیگر بود؟ خیر. بلکه سیر مکانتی بود که در نظام معرفتی شخص منتظر محقق شده بود، این حرکت مکانتی، سیر از مرتبه نازل عقول و فهم و معرفت به مرتبه بالاتر است. این مرتبه باعث می‌شود فرج محقق شود. انسان در مرتبه حس و محسوس، یک مرتبه از معرفت را دارد، در مرتبه خیال و حواس باطنیه، مرتبه دیگری از ادراک را دارد که آن هم مرتبه دیگری از وجود انسان است.

و در مرتبه علم حصولی، مرتبه دیگری از فهم و شهود را دارد. اما مرتبه شهود و مشاهده دل، یک مرتبه دیگر است. در هر کدام از این ها، فرج محقق می‌شود. گاهی مانند دوران حضور است که خدمت حضرات (ع) می‌رسیدند و دست می‌بوسیدند، گاهی در مرتبه مثالی است، مانند بسیاری از تشرّفات که محقق می‌شود. این تشرّفات عمدتاً در مرتبه مثال است. هرچند شخص فکر می‌کند در مرتبه ظاهر است.

تولی و تبری دو اصل در غیبت

از محضر روایاتی استفاده کنیم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَلَاحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّمَنِ قَالَ:
دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا
الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَمْلُؤُهَا
عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا هُوَ الْحَامِسُ مِنْ وَلَدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمْدُهَا خَوْفًا
عَلَى نَفْسِهِ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ فِيهَا آخَرُونَ ثُمَّ قَالَ ع طُوبَى لَشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ
بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَى مَوَالَاتِنَا وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا أُولَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ
مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِأَنَّمَا هُمْ وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةَ قُطُوبِي لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَانِي
دَرَجَاتٍ أَيَوْمَ الْقِيَامَةِ.

فطرت شوق به کمال که نتیجه اش ثبات در مودت و محبت است
و فطرت فرار از نقص که نتیجه اش برائت از دشمنان اهل بیت (ع)
می باشد.

تولی و تبری که دو نماد اصلی است که در رسانندگی انسان به
کمال الهی بسیار مؤثر است.

خدا حضرت آیت الله بهجت را رحمت کند، ایشان می فرمودند: «
اعمال ما آداب زیادی دارد و شرایط زیادی دارد. خیلی سخت است که
مَحَك بخورد و قبول بشود. اما چیزی که آدابش کم است و مقدماتش
ساده است، محبت و بغض است.»

تولی شوق به کمال و تبری نفرت از نقص

حُب و بغض سرعت حرکت و سرعت کردن ایجاد می‌کند. یکی در رساندن و یکی در کنندن. حُب، شوق به کمال و بغض، نفرت از نقص را ایجاد می‌کند، اگر فقط شوق باشد و نفرت نباشد، مانند این است که ماشینی را روی جک بگذارند و گاز دهند، اما حرکتی ایجاد نشده است. چون دارد درجا کار می‌کند. نفرت از نقص کنندن و جدا شدن و رفتن است.

این آیه هم به همین مسأله اشاره دارد: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، عمل صالح، سبب کنندن و جدا شدن است. این همان بحثی است که اول هم داشتیم که چطور می‌توانیم سیطره تن را کم کنیم؟ در آیه شریفه که علامه طباطبایی نه در ذیل همین آیه بلکه در جای دیگری استشهاد می‌کنند و توضیح می‌دهند. در کتاب الولاية هم بحثی راجع به کنندن مطرح می‌کنند و آنجا می‌فرمایند که چرا صعود را به «کَلِمُ طَيِّب» نسبت می‌دهد اما رفع را به عمل صالح؟

رفع یعنی کنندن و در مقابل وضع است که چقدر از زمین بالا آمده است. صعود؛ نگاه به قله است که چقدر مانده برسد.

عمل صالح کارش کنندن و جدا کردن است. لذا یکی از راه

های مهم رفع سیطره بدن، عمل صالح است؛ اینجا بحث جالبی دارد، مثلاً روزه گرفتن سلطه احکام تن را کم می‌کند، نماز خواندن سلطه احکام تن را کم می‌کند. وسط کار روزانه ات نماز بخوان، در صبح که خواب شیرین است بلند شو و نماز بخوان، حج راه سخت و رسیدن و خرج کردن است. تمام عبادات ما کندن و جدا شدن است که موید رسیدن است.

این را اگر انسان ببیند سخت نیست که چطور باید سلطه احکام تن را کم کند. نتیجه اعمال صالح این است که انسان ببیند سلطه احکام تن کم شده است یا نه. اگر انسان می‌خواهد ببیند عملش مقبول است یا نه، باید ببیند نسبت به احکام تن، تعلّقاتش کم شده است یا نه؟ اگر تعلّقات کم شده است، یعنی به جا و درست محقّق شده است.

وقتی عمل صالح را انجام می‌دهد، نتیجه اش این است که فرار از نقص قوی می‌شود. هرچند در عمل صالح شوق به کمال هم هست، اما عمل صالح انسان را می‌کند و بالا می‌آورد.

اعتقاد ناظر به صعود است. با اینکه صعود هم کندن از زمین است، اما غلبه و سلطه او در صعود و نگاه به قله است، غلبه و سلطه این، در رفع و کندن از زمین است. در عین اینکه هر دو ملازم با دیگری هستند.

سپس در ادامه حدیث حضرت (ع) می فرمایند:

أُولَئِكَ مِتَّوْا وَخُنُّ مِنْهُمْ

اینها که در دوران غیبت ثابت بر موالات ما هستند و نسبت به اعداء ما براءت دارند، در آن دوران که ما از لحاظ بدنی نیستیم، آن ها از ما و ما از آن هاییم. اگر در آنجا می فرماید: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ» اگر می فرماید: «سَلَامَانَ مَتَاهِلِ الْبَيْتِ» اما در اینجا به صورت عام می فرماید: «أُولَئِكَ مِتَّوْا». خیلی تعبیر سنگین است. کسانی که اینطور پا برجا بمانند، آن ها از ما و ما از آن هاییم...

قَدْ رَضُوا بِأَنْ أُمَّةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً

آن ها به امامت ما راضی شدند، ما هم به شیعه بودن آن ها نسبت به خودمان راضی هستیم. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» که نسبت به خدای سبحان است، یعنی هم مرضی خدا هستند و هم راضی از خدا هستند، نسبت به شیعیان در این دوران محقق می شود. چون حضور حضرات نیست، اتمام حجت به آن نحو نیست، اما این ها رسیدند. پس معلوم می شود که رشد و ایمان خیلی قوی بوده است.

به این هم کفایت نمی‌کند و می‌فرماید:
فَطَوَّبِي لَهُمْ ثُمَّ طَوَّبِي لَهُمْ وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

حضرت قسم می‌خورند که تأکید و انحصار است؛ اگر به غیر از این روایت شریف در فضیلت دوران غیبت و رشدی که در این دوره امکان پذیر است، نبود کفایت می‌کرد که انسان از این بشارت و امکانی که ایجاد شده است، مدهوش شود!!!

چه برسد به اینکه روایات مشابهی هم در بحث هست...
این روایت شریف را با خودمان داشته باشیم و بدانیم دوران غیبت، تا این جا می‌تواند انسان را بالا ببرد.
در دوران غیبت، کجا دنبال امام باشیم؟
در روایت شریف می‌فرماید:

عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ ع
قَالَ: إِذَا رَفَعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ.
وقتی امامتان از شما غائب شد، کجا دنبال فرج باشید؟

وقتی امام از جلوی روی شما رفت، پرچمدار از مقابل شما رفت.
همه باید پشت پرچم حرکت بکند. «الیهم فیء العالی»، آنی که تندرو
است باید پشت پرچم برگردد. یعنی پشت سر حضرات (ع) حرکت
کند و بهم یلحق التالی آنی که کندرو است، باید خودش را برساند.
اگر پرچم را از جلو بردارند چه می‌شود؟ وقتی پرچم از جلو روی شما
برداشته شد، «فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم»، یعنی به زمین نگاه کنید؟

نه، بلکه یعنی به اعمال یقینی که می دانید حتما صحیح است عمل کنید، با عمل می‌توانید به این برسید. فرج چگونه محقق می‌شود؟ با عمل به یقینیات. این بحث، جزئیات و روایاتی دارد.

در روایت دارد که اگر کسی منتظر است، پس عمل صالح انجام دهد **فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**، هر کس می‌خواهد به ملاقات ربّ برسد، عمل صالح انجام دهد. در این جا عمل صالح را مقدم کرده است. اصل این است و شرطش «لایشرک» است. اینجا هم اگر کسی منتظر است، عمل صالح انجام دهد. عمل صالح ارتباطش با فرج چیست بحث دقیق و مهمی است. با سنّت یوسفی، ارتباط محضی پیدا می‌کند که تفصیلش ان شالله در فصل های بعدی بیان خواهد شد.

عمل صالح، راه تحقق فرج

در این باب این بحث را مطرح می کند که اگر می خواهید در این دوران غیبت، تثبیت ایمان داشته باشید، با اینکه امام را نمی بینید؛

«فَالْيَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ»

زیر پا قطعاً اشاره به مکان اَرْضی نیست که نگاه به زیر پا کنید بلکه همان طور که دست، اشاره به قدرت الهی است، پا، اشاره به حرکت عملی است. با عمل صالح، با تحقق و تثبیت در عمل صالح، دنبال فرج باشید. پس اگر انسان در دوران غیبت قرار گرفت، از راه هایی که می تواند انسان را به امام برساند، باید چنگ زدن به عمل صالح باشد. اما چنگ زدن به عمل صالح، گاهی مقدمه رسیدن است، یعنی انسان عمل صالح را انجام می دهد تا بعد از این و بواسطه این، زمینه ایجاد شود و به امام برسد، یا اینکه خود عمل صالح، لقاء امام است. این دوّمی، مرتبه بالاتری از قبلی است.

همان طور که آیه شریفه ای که در جلسه گذشته در محضرش بودیم که: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» می فرماید: کسی که دنبال لقای ربّ است، باید عمل صالح انجام دهد. اگر کسی دنبال رسیدن به خداست، عمل صالح او را به خدا می رساند. چون عمل صالح این وجود را صالح می کند و از اغیار خالی می کند، مطهرش می کند.

وقتی تطهیر شد، قطعاً «لَا يَسْهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، همان طور که نسبت به قرآن کریم است، نسبت به نازل کننده قرآن کریم به طریق اولی وجود دارد که هر چقدر طهارت بیشتر باشد، ارتباط بیشتر است و لقا محقق است. در دعای ابو حمزه هم می‌فرماید: «أَنْتَ لَا تُحِبُّ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تُحِبَّهُمْ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» اصل بر ارتباط است. روایت دیگری در این زمینه هست که آن هم خیلی زیباست، امام زمان (عج) که می‌آیند یکی از کارهایشان این است که مردم را به فطرت اولیه برمی‌گردانند، همان طور که پیغمبر اکرم (ص)، به فطرت اولیه برگردانند. آن نظام فطرت اولیه در مردم حاکم می‌شود. نظام اعمال صالح در نگاه اول، انسان را آماده و نزدیک به لقای حق می‌کند. این برداشت اول از آیه شریفه بود.

عمل صالح عین لقای رب

برداشت دوم از آیه شریفه این است که اگر کسی به دنبال لقای

رب است، کجا جستجو کند؟

نه اینکه عمل صالح مقدمه لقای رب باشد. بلکه عمل صالح، نفس لقای رب است. عمل صالح چون نشأت گرفته از اوامر الهی و نواهی الهی است، نشأت گرفته از جانب خداست، او خدا نماست. لذا اعمال صالح، لقای رب است. مراتب لقاء است. کسی که چنگ به عمل صالح می‌زند، به سوی خدا رابطه برقرار کرده است. چون اراده الهی را در وجودش قرار داده و اراده خودش را در اراده الهی فانی کرده است و هرچقدر اراده الهی در وجود او مستقر می‌شود، به همان مقدار، لقاء محقق شده است.

لذا لقاء رب جدا از عمل صالح نیست که عمل صالح مقدمه لقاء باشد، بلکه همان فانی شدن از اراده های نفسانی انسان و تحقق اراده الرب است. همین نسبت در رابطه با توحید ولایی هم محقق است، انسان قبل از این که به توحید الوهی برسد، قبلش توحید ولایی محقق می‌شود. یعنی در رابطه با ولّی الهی، انسان اراده اش در اراده ولّی الهی فانی می‌شود. لذا در تعبیر زیارت جامعه کبیره آمده است: «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ» هر جا ذکر خیر می‌شود، شما اوّل خیر، آخر خیر، اصل خیر، فرع خیر، مأوی و منتهی و مرجع خیر هستید.

همچنین روایات زیادی که می‌فرمایند: «الحسنة والله ولاية امی» (المومنین(ع)) و نظیر این آیات و روایاتی که ان شاء الله دلالت هایشان در بحث حقیقت ظهور مفصل مطرح خواهد شد که سنت یوسفی در ظهور و حقیقت ظهور به چه معناست.

تا اینجا بحثمان در این بود که دنبال فرج در عمل صالح باشید. یا به تعبیر اول، عمل صالح، ما را آماده ارتباط می‌کند، یا به تعبیر دوم، خودش نفس ارتباط است. یعنی اگر انسان عمل صالح را به این گونه دید که هر عمل صالحی ارتباط است، این نگاه، غیر از کسی است که عمل صالح را گسسته می‌بیند. یعنی غیر از نگاه کسی است که عمل صالح را مقدمه برای لقاء می‌بیند. آن‌ها هم غلط نیست، اما مراتب برداشت متفاوت است. لذا روایات ما مناسب مخاطبینی است که داشتند مراتب بحث عمل صالح را مطرح کردند که گاهی فرمودند: این عمل صالح، فلان ثواب را دارد که بصورت یک امر منقطع و جدا دیده شده است. یا بیان شده که اگر کسی غسل جمعه می‌کند، جسد او پوسیده نمی‌شود، یا از عذاب قبر در امان می‌ماند یا اگر کسی فلان کار را می‌کند، فلان عمل صالح جزای او در دنیا یا آخرت است.

عمل صالح، نفس ارتباط با ولی

اما گاهی بیان می‌شود که این عمل صالح با تمام اعمال صالح دیگر مرتبط است، همه آن‌ها را بالا می‌برد، رشد می‌دهد، اثر می‌گذارد، یک مجموعه است، گسسته نیست. آن را در مفصّلات با شواهدش عرض می‌کنیم. گاهی گفته می‌شود عمل صالح نه فقط جزایی دارد و نه فقط مرتبط است، بلکه عمل صالح، نفس ارتباط با ولی است، شجره طوبی است، تنه ولایت است. هر عمل صالحی مرتبط با ولی شدن است. لذا به ما می‌گویند، وقتی آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» ، را در قنوت می‌خوانید، مطلق بودن این حسنه یعنی حقیقت ولایت. وقتی حقیقت ولایت را خواستید، همه حسنات را خواستید. وقتی کسی با اصل حسنه مرتبط شود، که اصل شجره طوبی است، با همه حسنات مرتبط شده است. پس ما گاهی از طریق تک تک حسنات به سمت امام می‌رویم، گاهی حسنه چون ارتباط با امام است، با حقیقتی مرتبط می‌شویم که او همه حسنات را دارد. این نگاه ارتباط با حسنه به عنوان ولی، بسیار نگاه دقیقی است. خدا حضرت آیت الله محمد حسن الهی، برادر علامه طباطبایی (ره) را رحمت کند، ایشان می‌گفتند: حسنات را در کنار هم بگذاریم، مثل قطعات یک مجموعه ای است که امام را می‌نمایاند. اگر کسی قدرت داشت این‌ها را کنار هم ببیند، آن وقت معلوم می‌شود که چه حقیقتی برای او نمایان می‌شود. شما قطعه یک جورچینی را

به تنهایی ببینید، نمی‌دانید این دارد چه بیان می‌کند، گاهی یک قطعه را نشان بدهید، اصلاً معلوم نمی‌شود که این به چه جزئی اشاره دارد، اما وقتی کنار هم قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که هر کدام نباشد ناقص است. اعمال صالح، هر کدام اشاره ای است به حضرت و یک رَشحه و فیض و تجلّی از ایشان است.

وقتی انسان این رَشحه و فیض را در آن مجموعه با هم می‌بیند، متوجّه می‌شود که اولاً همه این اجزاء به هم مرتبطند و گسسته نیستند. ثانیاً این ها همه یک چیز را نشان می‌دهند که آن حقیقت روحی است که در این بدن ها دمیده شده است. لذا حسنات، ابدان برای آن روح می‌شود، نه ابدان برای ارواح. بلکه یک روحی که این ها مانند اجزاء و چشم و ابروی آن روح می‌شوند.

«اذا رفع علمکم من بین اظهرکم فالتوقعوا الفرج من بین اقدامکم»
عمل صالح رابطه است. با این رابطه، فرج را محقّق کنید. با این به فرج برسید. ولی با این نگاه و معرفت که اگر نگاه قبلی بود که عمل صالح انسان را می‌رساند عیبی ندارد، غلط نیست. اما مرتبه نگاه انسان در رسیدن، حرکت را متفاوت می‌کند، سرعت می‌دهد. اگر من یک موقعی این عمل را انجام دادم تا مقدمه لقاء باشد،

این یک نگاه است. یک سرعتی در حرکت ایجاد می‌کند. اگر عمل را انجام دادم، نفس عمل را لقاء دیدم، آن وقت غیبت معنا نمی‌دهد. چون انسان لحظه ای غائب از عمل صالح نیست. حتی انسانی که نفس کشیدن و نگاه کردن و قدم برداشتنش را به رضای حق گره زد و در این رابطه عمل صالح دید، هر نفسی لقاء می‌شود، هر چشم بر هم زدن و هر قدمی لقاء می‌شود و اگر عملی فوق این‌ها هم انجام دهد، لقاء اندر لقاء است.

نکته: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» از باب وضع الفاظ برای ارواح معانی است. «فتوقعوا الفرَج من تحت اقدامكم» هم به همین صورت است، قدم برای ثبات و اقدام است. «يثبت اقدامكم» نه این که پاهایتان محکم می‌شود. یعنی در کاری که انجام می‌دهید، با تثبّت انجام می‌دهید. عملتان محکم محقق می‌شود. «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». تثبّت بر قدم، اصطلاح «محقق شده» است، تنها این جا به کار نرفته است. اصطلاحی است که در مواضع مختلفی هم از قرآن کریم و هم در روایات وارد شده است. پس معلوم است که قدم، مقصود عمل است. ثبات در عمل همان ثبات قدم است. «رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا» کسانی که در مقابل جالوت قرار گرفتند و اهل صبر و باور بودند، در وقت جنگ این دعا را می‌خواندند. پر کن ما را، لبریز کن، «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا»، پای ما در این عمل محکم باشد، نلرزد و نلغزد، از یک بصیرت نشأت بگیرد. اگر اینجا

می‌فرماید که «فَالْيَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ»، یعنی با عمل با ثبات و بصیرت، می‌توانید برسید. نظیر این در روایات دیگری با الفاظ دیگری آمده است.

این روایت، روایت بسیار زیبایی است، اگر گفتگو راجع به این روایت و لحوق فروعش به این شکل بگیرد، با این نگاه و بینشی که عرض کردم، غیبت برای کسی در هیچ لحظه‌ای نه در تنهایی و نه در اجتماع معنا ندارد.

عمل صالح، آینه امام نما

البته با هر دو برداشتی که مطرح شد، برداشت اول این بود که عمل صالح مقدمه رسیدن و راه رسیدن به لقای امام است و برداشت دوم این بود که خود عمل صالح لقاء است، آن شاخه‌های شجره طوبی متصلند که هر کدام او را نشان می‌دهند، منقطع نیستند که مقدمه باشند، بلکه متصل هستند که هر کدام به چهره‌ای و جلوه‌ای دارند او را نشان می‌دهند. اگر کسی با این نگاه، نگاه کرد، اگر عمل صالح این طور شد، همان طور که مرحوم سید محمد حسن الهی(ره) می‌فرمایند، عمل صالح امام را نشان می‌دهد.

صالحین، کسانی که به عمل صالح متلبس شدند، نه صالح خیلی عالی، هر کسی به مرتبه ای از عمل صالح چنگ بزند، مرتبه ای را محقق بکند، به همان نسبت امام نماست. غیر از این که خود عمل صالح امام را می‌نمایاند، هر صالحی به هر مقداری چنگ به عمل صالح زده است، به همین نسبت، امام نما می‌شود. به تعبیر ایشان هر انسان صالحی به هر مقداری از صلاح، آینه ای است که به مقدار سعه اش او را در این آینه نشان می‌دهد. وقتی انسان به افراد در جامعه نگاه می‌کند، این نگاه که نگاه یک انسان بصیر با نفوذ است، حضرت را در جای جای عالم خوب می‌بیند.

آن موقع این فرمایش که «قرص خورشید دیده نمی‌شود ولی نور خورشید از پشت ابر همه جا را فرا گرفته»، به خوبی فهمیده می‌شود. هیچ جایی نیست که خالی از او باشد. چه با نگاه به عمل صالح، چه با نگاه به صالحین، جایی نیست که خالی از آن‌ها باشد. جایی نیست که انسان قدرت بر عمل صالح نداشته باشد. حتی اگر انسان در یک سلول انفرادی باشد، آیا از فکر صالح می‌تواند خالی باشد؟ می‌تواند ذکر بر لب داشته باشد؟ پس در جایی دور از امام نیست. وقتی این ادب را دارند محقق می‌کنند که انسان، با نگاه به عمل صالح و ارتباط با صالحین، محضریتش نسبت به امام در هر لحظه و هر مکان و هر زمان صورت بگیرد، آن موقع خدمتگذاری در این نگاه، نسبت به امام، که انسان مشتاق خدمت به ایشان است، چقدر ساده می‌شود؟ در جایی



که افراد صالح هستند، از نزدیکان و محل کار و خیابان و کوچه و همسایه، خیر خواهی نسبت به آن ها در نگاه و وجودش، این خدمت به امام است. چرا؟ چون این ها همه امام نما هستند. به تعبیر بعضی بزرگان، ندیدم روایت باشد، خطاب به حضرت، به عنوان «ابا صالح» بر همین اساس قرار دادند که پدر هر صالحی است. نه اینکه فرزند به نام صالح به صورت خاص داشته باشند. البته منافات ندارد. همان طور که پیامبر اکرم(ص) را ابوالقاسم دانستند و قاسم را در کتاب «معانی الاخبار» به امیرالمؤمنین(ع) تعبیر کردند که «قاسم الجنة والنار» است. لذا پیامبر(ص) به این عنوان، «ابوالقاسم» است. با این که شاید فرزندی به نام قاسم، نداشته باشند. اگر هم داشته باشند، وضع الفاظ برای ارواح معانی است.

اگر این باور شکل گرفت، غیبت به چه معناست؟ آیا این از حضور حاضرتر هست یا نه؟ آن وقت این باور، شدتش همان فضیلت ایمان در دوران غیبت است که این یقین بالاتر است. این «ارضی ما یكون للعباد» است، أفضل اهل ایمان است، و همچنین تعبیرات دیگری که پیامبر(ص) فرمودند که اگر می‌خواستند بر شما حمل کنند آنچه بر آن ها حمل می‌کردند،



شما قدرت نداشتید.

لذا ظرفیت وجودی این دوره، آنقدر شدید می‌شود و باور آن قدر شکل می‌گیرد که استعداد وجودی و ظرف وجودی برای این عظمت شکل گرفته است. لذا دوران «أفضل یقیناً» است، «أفضل ایماناً» است، «أرضی مایکون للعباد» است.

سه نگاه مطرح کردیم، یکی عمل صالح گسسته باشد، یکی عمل صالح پیوسته باشد، یکی اینکه عمل صالح متن لقاء است.

انسان صالح با عمل صالح، اتحاد عمل و عامل

بین عمل صالح و انسان صالح چون اتحاد عمل با عامل است، ما تفکیک نکردیم. ما برای اختصار تفکیک نکردیم. یکی اینکه عمل صالح را مقدمه برای لقاء ببینیم، دوم اینکه خود عمل صالح، لقاء است. از اینکه خود عمل صالح لقاء است، استفاده شد که خود عمل صالح چون با جان انسان صالح اتحاد دارد خود انسان های صالح هم امام نما می‌شوند. مثل این می‌ماند که همه ابدان صالحین به مقدار صلاحشان بدن برای امام هستند که آن روح حاکم در این هاست. به مقداری که این ها تابعند. نمی‌گوییم کاملاً تابعند. به مقداری که عمل صالح را در خودشان محقق کردند، فرمان امام در وجود این ها محقق شده است و لذا در لحظه ای که عمل صالح را انجام دادند و عمل برایشان تثبیت شد، این ها بدن برای امام بودند. چنانچه

بدن امام نسبت به امام تابع است. بدن ما نسبت به روح ما تابع است. اراده می‌کنیم دست بالا می‌آید. نسبت بدن با روح، تبعیت محضه است، مگر اینکه مانعی در کار باشد. مگر اینکه مخالف هوای بدن باشد، که آن هم باز از نفس نشأت می‌گیرد. این نگاه که بدن تابع شود، همان بحثی می‌شود که در روز ظهور این حقیقت به نحو اطلاقی محقق می‌شود. لذا زمین از عصیان پاک می‌شود و دیگر معصیتی در عالم با آن استقرار تام حکومت حضرت محقق نمی‌شود. «لایعبد فیها غیره». در آن روز در زمین غیر از خدا پرستیده نمی‌شود. چون همه بدن برای امام می‌شوند و همه تابع امامند. هرچند مراتب ابدان مختلفند. مانند این که چشم و گوش و زبان در خدمت بدن هستند، بعضی اعضاء، رئیسی هستند، بعضی اصلی نیستند اما همه تابعند. این‌ها بحث های زیبایی است که حقیقتاً انسان را به شوق می‌آورد که نگاه ظهور را که در آنجا می‌خواهد محقق شود که فقط خدا حاکم است را به چه معنا ببیند.

خود انتظار فرج ، فرج است

نکته: در روایت داریم: «انتظار فرج من الفرج» که خود انتظار فرج، عمل صالح است و اشدّ اعمال صالح است. انتظار فرج یعنی انتظار حقیقتی که می‌خواهد همه صلاح را محقق کند. از امام سجاد(ع) نقل شده است که ایشان فرمودند: «انتظار الفرج من اعظم الفرج چه من الفرج باشد چه من اعظم الفرج باشد، معلوم می‌شود خود انتظار فرج، فرج است. چرا؟ چون خود این انتظار فرج تحقق و دیدن رابطه است. محقق کردن ارتباط است. لذا من اعظم الفرج است. چون آن چیزی که باید حقیقتاً محقق شود، همین است، و فرج، به معنای دیدن بدن بیرونی، فرع این است. و حقیقتی که انسان در نظام روحی، رابطه را برقرار می‌کند اصل است. که این در دوران غیبت محقق می‌شود و در دوران فرج هم، ادامه پیدا می‌کند.

رسیدن از حسنه به مبدا تمام حسنات

سؤال: رسیدن از حسنات به امام، همان قرب نوافل و فرائض منظور است؟

پاسخ: انسان از حسنات به امام می‌رسد و از امام به همه حسنات می‌رسد. گاهی انسان از حسنه به امام می‌رسد و منقطع می‌شود. یک وقت از حسنه به امامی می‌رسد که مبدأ تمام حسنات است، از آنجا برای انسان، همه حسنات امکان تحقق پیدا می‌کند. چنان چه انسان گاهی به اسماء الهی متوسل می‌شود، این اسم را خاص می‌بیند، خاص همان اسم برایش محقق می‌شود. اما گاهی به اسم متوسل می‌شود و این اسم را فانی در اسم جامع می‌بیند که «الله» است. وقتی به این اسم متمسک شد، به آن اسم جامع متمسک شده است. وقتی به اسم جامع متمسک شد، به همه اسماء متمسک شده است. پس به بصیرت ما مربوط است که گاهی به این حسنه حدّ می‌زنیم، گاهی حدّ نزدیم. کسی که عمل صالح انجام می‌دهد، از این عمل صالح به همه اعمال صالح دست پیدا می‌کند. یا بعضی روایات می‌فرمایند که وقتی انسان به این عمل صالح چنگ زد و رسید، یا قرب نوافل است که دست و پا و چشم و گوش او عصمت پیدا می‌کند. به

طوری که خدای سبحان می‌فرماید: «كنت سمعه الذی یسمع به» من با گوش او می‌شنوم. یا بالاتر از این، در قرب فرائض حدّ طرف شکسته می‌شود. به تعبیری که در بعضی روایات هست، «بی‌بصر، بی‌یسمع. كنت سمعه»، سمع او و حدّ او محفوظ است ولی معصوم می‌شود. «بی‌یسمع و بی‌بصر»، با من می‌بیند، با من می‌شنود، مرتبه بالاتری است که حدّ او شکسته شده است. این ها مراتب فناست. خیلی نمی‌خواهیم در اصطلاحات وارد شویم، ولی بحث های زیبایی دارد.

اگر کسی عمری حسنات را فقط گسسته ببیند، حدّ بزند که فقط این جزایش است، اگر بالاترش را بخواهند به او بدهند، نمی‌گیرد، چون باور ندارد. اگر به حقیقتی که این حسنه دارد ایجاد می‌کند، حدّ نزنیم، مراتبش محقق می‌شود. اگر حدّ زد، نماز را خواند که به بهشت برسد، صدقه داد تا ده برابر بشود، قرض داد تا هجده برابر شود، همین قدر هم برایش محقق می‌شود، اما اگر این را باور داشت که این ها هست، اما منحصر در این ندید، آن وقت نتیجه را هم در این محقق می‌کند و منحصر در این مقدار نمی‌شود.

لذا روایات ما مراتب مخاطبین را خطاب قرار داده است، ولی حصر نکرده است.